اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

## كیفیت ترسیم مسئله مثال افلاطونی و تفوق آن بر حقیقت عالم مثال

 بحث راجع به تصویر صور افلاطونی و كلامی‌كه مرحوم شیخ راجع به ایشان دارند بود، این را حالا در عرض امروز و فردا ان‌شاءالله در همین حدّ كه می‌شود مطلب را بیان كرد ما عرض می‌كنیم و بعد مسئله ادامه پیدا می‌كند در یك فرصتی دیگر.

 اگر نظر رفقا باشد در جلسات قبل عرض كردیم كه در مسئله مثل افلاطونی، این كه فلاسفه اشراق هم بعد از ایشان همین مسئله را پیگیری كردند و به اشكال مختلف این مطلب را بیان كردند مخصوصا شیخ شهاب، شیخ اشراق كه ایشان در این قضیه خیلی تأكید دارند، خب حكایت از یك نوع بینش باطن و الهاماتی می‌كند كه برای این بزرگان حاصل بوده است و به واسطه آن توانسته اند كه مسائل شهودی را با مبانی عقلی وفق بدهند و این یك مطلب خیلی مهمی‌است كه به انسان این مسئله را تفهیم می‌كند كه این مطالب عقلی و مسائل حكمی اینها صرفا بر اساس استدلالهای عقلی و قضایای منطقی خشك نمی‌تواند صورت پیدا كند، باید یك پشتوانه داشته باشد كه بتواند بر آن اساس این قضایا جنبه حضور عینی خودش را در انسان نشان بدهد و آشكار كند.

 افرادی كه از نقطه نظر اتصال با مبدأ اینها دچار ضعف هستند و به واسطه غفلتها و نسیانها و تعلقات از این ارتباط بعید می‌باشند اینها نمی‌توانند به آن مفاهیم حقیقی و صحیح و مبانی صحیح و منطقی عقلی برسند گرچه از نقطه نظر فكری و عقلی بخواهند نسبت به اینها اظهار نظر كنند و دسترسی پیدا كنند، بله، یك صورتها و تخیلات و چینش هایی در ذهن آنها نسبت به این مطالب پیدا می‌شود ولكن آن فقط در محدوده تصور است نه در محدوده ورود این تصور به مرتبه سرّ و به مرتبه قلب، در عالم ذهن یك تصوراتی را ضمیمه می‌كنند و در كنار هم قرار می‌دهند و نتایجی می‌گیرند و چه بسا این نتایج در حالات مختلف تغییر پیدا كند، اما آن كسانی كه اتصالشان برقرار هست و از این نقطه نظر مشمول افاضه مستمر نسبت به این حقایق هستند اینها علاوه بر این تصویرها و چینشهایی كه در ذهن نسبت به قضایای منطقی دارند یك نوع اطمینان قلبی دارند كه آن اطمینان قلبی تزریقی نیست، اعتباری و تصنعی نیست، یك نوع اطمینان قلبی است كه حاكی از اتصال مستمر در نفس آنهاست آن اطمینان قلبی باعث می‌شود كه كنه و حقیقت این مبانی عقلی را بتوانند در وجود خود گرچه به صورت تام هم نباشد ولی حداقل به صورت مبهم و اجمال بتوانند این را در وجود خود احساس كنند و بر این قضیه شواهدی هست و قرائنی هست و انسان خودش می‌تواند به این مسائل پی ببرد و به این مطالب می‌تواند برسد، در قبال این مسئله كه باید ما روی این مطلب خیلی دقت كنیم بخصوص اهل علم كه اینها اصلا مسیرشان و مدرسه آنها مدرسه علوم اهل بیت است و مقصد از این علوم در وهله اول استناره قلب و ضمیر و در مرحله دوم اناره به خلق و هدایت آنها هست این مسئله خیلی جایگاه مهم و حساسی دارد و در روز گذشته راجع به آن كیفیت و طریق مكتب تشیع و پیام اهل علم خب مطالبی در ذهنم بود ولی نتوانستم بگویم چون بالاخره هم مجلس مقتضی نبود و هم حال من مساعد نبود ولی حالا احتمال دارد كه بعدا در ادامه این، مسائلی را داشته باشیم.

 ما نسبت به این مسئله خیلی باید توجه كنیم كه این مطالب و صور ذهنی كه در ما پیدا می‌شود اینها چه منشأیی می‌تواند داشته باشد و چه ریشه‌ای می‌تواند داشته باشد؟ و منبع آن كجاست؟ از كجا این صورتها در ذهن می‌آید؟ و این تصویرها از كجا در ذهن می‌آید؟ و چگونه در ذهن ما نقش پیدا می‌كند؟ گاهی اوقات دیده اید كه بعضی می‌گویند فلانی شیطان را هم درس می‌دهد یعنی واقعا شیطان را درس می‌دهد، یعنی به جایی می‌رسد كه شیطان برای اغوای او كم می‌آورد، خود شیطان از شیطنت او در عجب می‌ماند! كه این چیزها را ما هم بلد نبودیم این از كجا این مسائل را آورده است؟ این كه می‌گویم یك واقعیت است، فقط اغراق نیست، مبالغه نیست، یعنی انسان در تصویر قضایا در ذهن خود و در كیفیت چینش مطالب نسبت به امور شخصی و یا امور اجتماعی به یك مرتبه می‌رسد كه شیطان در این مسئله لنگ می‌زند و نمی‌تواند آن منبع پیدایش این مطالب ذهنی او را پیدا كند مطالب او را نمی‌تواند پیدا بكند و این خیلی مسئله عجیبی است خیلی قضیه عجیبی است كه باید به این مطلب توجه كرد بخصوص اهل علم و آن افرادی كه اینها به دنبال اناره و ارائه مطالب هستند به مردم، نسبت به این قضیه خیلی بایستی كه توجه كنند كه حدث بزنند منبع تصورات آنها كجاست؟ مصدر مطالب ذهنی آنها كجاست؟ و آن مرجع قضایایی كه برای مردم بیان می‌كنند آن مرجع در كجا می‌تواند قرار بگیرد؟

 علی كل حال، این قضیه قضیه‌ای است كه بسیار بسیار مهم است یعنی همان طوری كه ما نسبت به تلقی مبانی عقلانی و فلسفی و عرفان نظری ارتباط بین قلب و بین مبدأ این مبانی را شرط اصلی برای تلقی می‌دانیم و كسانی كه به دنبال این مطالب هستند ولی دستشان از اینها كوتاه است صرفا یك نقوشی را در ذهن دارند بدون این كه این نقوش از مرتبه تصویر پافراتر بگذارد و در قلب بنشیند و آن حقایق در قلب و در ضمیر متمكن بشود، هیچ كاری انجام نمی‌دهند. بودند افرادی كه اهل درس بودند، اهل بحث بودند و این مطالب را هم مباحثه می‌كردند سالیان سال با این مطالب سرگرم بودند و بعد ما می‌بینیم كه از جایی دیگر سر درمی‌آوردند و به مطالب دیگری می‌پردازند و خلاصه آن چه را كه عمل آنها و كلام آنها و تصرفات آنها نشان می‌دهد با آن چه كه در قلب آنها و ذهن آنها می‌گذرد در تنافی تام قرار دارد. خیلی ها بودند و الان هم هستند و این مسئله یك مسئله رایج و دارجی است كه باید قلب نسبت به این مطالب آمادگی برای استناره و استفاضه را داشته باشد و الا اناره از آن طرف تام است و افاضه تام است ولی از طرف قابل اگر آن استعداد قبول نباشد، آن فاعل در اناره و در ارائه مسئله نمی‌تواند تأثیرگذار باشد این یك مسئله واقعی است و در این قضیه شوخی هم برنمی‌دارد و امتحانش هم مجانی است و هر كسی می‌تواند این مسئله را در وجود خود بیازماید نسبت به كیفیت راهش و مراقبه‌اش و ارتباطش با مسائل خارجی و تصورات ذهنی می‌تواند نسبت به این مطلب یقین پیدا كند و تصدیق كند كه مسئله‌ای نیست كه ادعایی و اعتباری باشد و بخواهیم از پیش خود بگوییم و اینها چیزهایی است كه بزرگان این مطالب را تأكید كردند حتی بزرگان از مشاء نیز این مسائل را بالاخره تا حدودی به آن رسیدند نه فقط حكمای اشراق مانند افلاطون و شیخ اشراق و امثال ذلك بلكه خود آن بزرگانی كه اینها مایه این ربطی آنها باز به اندازه آنها نبود ولی از این نقطه نظر نسبت به این مسئله ما می‌توانیم بگوییم كه اعتراف داشتند و كم و بیش متوجه این قضیه شده بودند كه یك خبری هست، یك قضیه‌ای در این جا وجود دارد كه آن قضیه مافوق آن مركب و دواتی است كه بر این صفحات نقش بسته است و این كلماتی است كه در این جا در كتب تدوین شده است، این مطلب مطلب بسیار مهمی‌است.

 بنابراین می‌توانیم بگوییم كه كسانی كه در یك افق دیگری قرار دارند و راه آنها راهی است كه اصلا به این مسائل دلیلی ندارد كه مراجعه كنند غایتی برای آن متصور نمی‌شود كه بیایندخودشان را با این مطالب سرگرم كنند و وقتشان را بیخود نسبت به این مطالب نگذرانند و آنهایی كه نسبت به این مسائل خرده می‌گیرند و خود را دور می‌بینند این خرده گرفتن یك خرده گرفتن واقعی و صحیح است یعنی آنها از نقطه نظر توغّل در كثرات و از نقطه نظر انحراف در فكر و ذهن و از نقطه نظر مسائل منحرف كننده نفس در یك موقعیتی قرار دارند كه نسبت به این مطالب خواهی نخواهی جنبه نفور دارد نفوس ایشان، اصلا اسم این مسائل كه می‌آید برمی‌آشوبند هزار دفعه اسم افراد معاند اگر گفته شود طوریشان نیست و همین طور انسان را نگاه می‌كنند هزار دفعه اگر مطالب خلافی گفته شود برای اینها خیلی اهمیتی ندارد ولی همین كه یك اسمی می‌آید و یك حرفی می‌خواهد زده شود از این گونه مطالب چنان نفوری در نفس اینها پیدا می‌شود كه به طور كلی باب قلبشان را نسبت به این مطالب مسدود می‌كند اصلا نمی گذارد فكر كنند و نمی‌گذارد اینها بفهمند.

 من با یك نفر چندی پیش بود اتفاقا در یك جا صحبت می‌كردم از این گونه افراد، و همین كه می‌خواست به یك جایی برسد كه مطلب بایستد تا می‌خواست تقریبا یك چند ثانیه مانده بود كه به یك نقطه برسیم یكدفعه به جای دیگر می زد گفتم آقاجان بگذار این مسئله به یك جا برسد بعد نسبت به آن صحبت می كنیم، اصلا نمی‌خواست نفسش برسد به یك نقطه، گفتم دیگر فایده‌ای برای صحبت نیست شما بلند شو برو یك گوشی را اختیار كن برای فقط شنیدن مطالب تو ولی گوشی كه بدون زبان گویا باشد كه فقط بتواند مطالب را بشنود خب این چه فایده دارد؟ همان طوری كه من دریچه ذهن و قلب خود را به سوی لاطائلات تو باز كرده ام تو هم دریچه ذهن و قلب خودت را به روی حرفهایی كه به قول خودت لاطائلات نیست باز كن خب پنج دقیقه باز كن، چرا می‌بندید؟! خب منصف كیست در این جا و معاند كیست؟ كی منصف است؟ چطور منصف است؟ وقتی كه من خود را حاضر كردم برای این كه مطالب خلاف تو را بشنوم و تحمل كردم و صبر كردم و اغماض كردم و صحبت نكردم خب بسیار خب حالا نوبت من است خب تو مطالب را بشنو هر جایش كه خلاف است همان جا دست بگذار چرا این طرف و آن طرف انسان فرار كند؟

 این مسئله مسئله خیلی مهمی است كه از اول انسان گرچه این علوم را می‌خواند این قضیه برای ما اهل علم خیلی اهمیت حیاتی دارد كه گرچه ما این را می‌خوانیم گر چه عمامه بر سر داریم گرچه قال الباقر و قال الصادق می گوییم گرچه با این مطالب حشر و نشر داریم گرچه این مطالب را خود تبلیغ می‌كنیم ولی همه اینها نوار است، ربات است، تمام این مسائل فقط یك ربات است دلیل قوی ربات بودن این است كه تا این مسئله می‌خواهد به این مطالب و خود او برگردد می‌بینیم چیزی مثل فنر می‌رود كنار! خب این معلوم می‌شود ربات است، سیستم پذیرش را در كامپیوتر این ربات قرار نداده اند، فقط سیستم كوك كردن و راه افتادن را قرار داده اند كه هِرّی برود جلو ... اما این كه در یك جا بایستد و مطالب دیگری به مطالب و اطلاعات او اضافه بشود این قسمت را از این به اصطلاح برنامه نویسی او حذف كرده اند، تبدیل شده فقط به خط یك طرفه خطی كه در آن خدا هست و پیغمبر هست خطی كه در آن امام هست خطی كه در آن تبلیغ اینها هست خطی كه ... خیلی خب حالا سوال بنده این است خب بابا اگر یك یهودی هم بیاید و همین مطالب را بگوید با شمای شیعه چه فرقی می‌كند؟ یهودی كه بلند شود بیاید درس صرف و نحو بخواند، بیاید درس ادبیات بخواند مطول بخواند، رسائل بخواند، همین طور بخواند هم در اصول هم در تفسیر و فقه و اینها بیاید و رشد كند و بالا بیاید تا یك مجتهد بشود و به شما نگوید من یهودی هستم آقا نماز بخواند از شما بهتر همچنین ولا الضالین را كش بدهد كه امام جماعت مسجدالحرام هم نتواند فرض كنید كه آن جور ادا كند! بله! درست شد؟ آن طور بیاید تعقیبات را بگوید كه شیخ عباس در مفاتیح هم آن تعقیبات را نیاورده است! خب بالاتر از این چه می‌خواهید؟ زادالمعاد و ... فرض كنید كه حفظ باشد از اینها بودند ها، از اینها بودند و دیده شدند و بودند. خدا رحمت كند الان یادم آمد این قضیه یك روز صبح چند نفر بودیم، در همان سفری كه مشرف شده بودم عتبات بعد از حج، حدود هفده سالم بود یك روز راجع به همین قضیه كه خدمتتان عرض می‌كنم كه باید این مطالب در وجود انسان تمكن پیدا كند و الا هیچ فایده ندارد جز روی هم انباشتن مسائل و همین طور انبار كردن ... مرحوم اقای حداد رضوان الله علیه ایشان صحبتهایی كردند كه خب طبعا مخاطب ایشان ما بودیم دیگر، چون ما آن موقع تازه شروع كرده بودیم به همین طلبگی و من در آن موقع شاید مغنی می‌خواندم در آن وقت معالم و مغنی و اینها می‌خواندیم و خب كسانی كه در مجلس بودند فقط مرحوم آقا بودند یعنی ما بودیم و مخاطب مسئله ما بودیم ایشان می‌فرمودند كه یك نفر از افراد و از بزرگان و معاریف در نجف بود كه با یك كاروانی می‌روند به سمت مكه آن حمله دار كاروان آدم خیلی بی بندوباری بود و نسبت به مسائل خیلی بی قید بود، خیلی بی بندوبار بود به طوری كه اصلا افراد كاروان مواظب خودشان بودند، هم از نظر سرقت و هم از نظر ... خلاصه در یك جایی و منزلی بین آن عالم و چند نفر از همان به اصطلاح زملاءشان بحث می‌شود، صحبتی می‌شود در یكی از همین مسائل و در این موقع آن حمله دار می‌بیند اینها با هم شروع می‌كنند صحبت و سر و صدا، آن هم می‌آید می‌نشیند و به اینها نگاه می‌كند و شروع می‌كند هر هر به اینها خندیدن آنها كه خب كارهای این را دیده بودند و وضعیت این را بیشتر ناراحت می‌شوند: ما داریم چه می‌گوییم و این دارد به ما می‌خندد و مسخره می‌كند و می‌گویند این جا جای تو نیست بلند شو برو و چكاركن و از این حرفها، گفت اتفاقا جای من این جا است و من به این چرت و پرتهای شما دارم می خندم، آنها متعرض می‌شوند و او شروع می‌كند با اینها صحبت كردن و در این مسئله همه آن چهار تا را محكوم می‌كند و به طوری كه اصلا نمی‌توانند جواب بدهند و اینها مبهوت می‌مانند كه او این حرفها را از كجا به دست می‌آورد، این قیافه او و كارهایش ... ما به خاطر مالمان مواظب هستیم كه او ندزدد! این آقا این قدر بی بندوبار است كه نسبت به همه چیز لاقید است ولی در این مسئله فقهی همه را مالید و شست و گذاشت كنار.

 دوباره یك قضیه و مسئله ادبی و بلاغی پیش می‌آید، او می‌آید از خود مطول نظر خود سكاكی را می‌خواند و شاهدی به اصطلاح می‌آورد و اینها می‌بینند نه بابا در هر قضیه ای كه وارد می‌شوند این دست بالا را دارد، علمای معروف و حساب شده نجف بودند اینها، بعد خلاصه بلند می‌شود مسخره می‌كند و یك فحشی به ایشان می‌دهد و یك چیزی به آنها می‌گویند و می‌رود پی كارش و دنبال كارش، نه نمازی، نه چیزی و او خیال خودش را راحت كرده بود و همه او را می‌شناختند بعد متوجه می‌شوند كه بله این فردی بوده ـ یعنی از لابلای صحبتها، ولی خودش را معرفی نمی‌كند ـ كه در نجف تحصیل كرده، اهل یكی از قرائ ایران بوده و بعد می‌آید در آن جا و با پدرش ساكن می‌شود، و در آنجا درس می‌خواند و خب از نظر استعداد خیلی مستعد بوده، ولی بعدها به واسطه برخی از انحرافات لباس خودش را می آورد و می‌رود اصلا اشتغالش چیز دیگر می‌شود.

 ببینید این خیلی مسئله مهمی است كه این آقا اگر این كارها را انجام نمی‌داد و در همان زی بود چه كسی می‌فهمید كه این الان یك همچنین سیره و سیرتی دارد؟ چه كسی می‌فهمید كه این الان در این حدّ از انحراف قرار دارد؟ اینها چیزهای خیلی عجیبی و مهمی است كه ما باید بدانیم و متوجه شویم كه در پس هر اعلان به هدایتی هدایت نخفته است و در پس هر دعوتی نور و حقیقت قرار ندارد این طور نیست، خلفا هم می‌آمدند و نماز می‌خواندند و در جای رسول خدا نماز می‌خواندند و می‌رفتند و نماز می‌خواندند و این طور بوده قضیه به مسائل می‌پرداختند این مطلب یك مسئله بسیار مهمی است این قضیه خیلی قضیه مهمی‌است.

 یك یهودی اگر بخواهد بیاید و به این مطالب بپردازد، یك نصرانی بخواهد بیاید بپردازد الان در خیلی از كشورها هستند كه روی مبانی ما فكر می‌كنند تحصیل می‌كنند تأمل می‌كنند افراد سرشناسی هستند می‌فهمند، اگر نفهمند كه نمی‌توانند دنیا را بگردانند، ما را بهتر از ما تشخیص می‌دهند، تشخیص می‌دهند كه این آقا كیست، چیست، در نفس او چه نهفته است، تا چقدر راست می‌گوید، و تا چقدر اهل ادعا است خوب می‌فهمند، ما خیال نكنیم كه از نقطه نظر فهم و درایت گل سرسبد همه هستیم و دیگران هیچ اطلاعی ندارند و همه اینها ببو و آلو شپش شنبه هستند و هیچ خبری از مسائل ندارند، نه آقاجان می‌دانند می‌فهمند اینها را خوب خوانده اند، به مطالب خوب خبر دارند و مسائل را درست ارزیابی می‌كنند، علی كل حال مسئله این طور است، خب اگر این آقا كه یهودی است و آمد برای ما، ما از كجا بفهمیم؟ از كجا بفهمیم كه این فقط یك نوار است؟ فقط یك نوار است؟ در فلان قضیه حكم شما چیست؟ حكم این است دلیل و منبع و مرجعش هم این است و مستندش هم این است و یك فتوای خیلی خوب شسته رفته و بسیار تر و تمیز در اختیار انسان قرار می‌دهد و انسان او را اعلم می‌داند و از او تقلید می‌كند در حالتی كه خودش به یك كلمه از این مطالبی كه می‌گوید ایمان ندارد، اعتقاد ندارد و همه این مطالب را برای فریب گفته است از كجا ما بفهمیم؟ كه آن شخصی كه در مقابل ما قرار دارد این طور نیست؟ از كجا بفهمیم؟

 اینها چیزهایی است كه نیاز به یك دیدگاه‌های دیگر و دیدهای دیگری دارد و با این مسائل معمول فهمیده نمی‌شوند، با این مطالب اینها روشن نمی‌شوند.

 بنده بودم در جاهایی كه اینها به این وضع و به این كیفیت نبودند، من در یك مجلسی بودم كه در آن مجلس یك شخصی از خود ائمه جماعات تهران صحبت می‌كرد الان فوت كرده است و بسیار هم فرد معروفی و مشهوری بود این قضیه مربوط به خیلی وقت پیش است می‌گفت من با یكی از افراد و فامیل یك سفر زیارتی رفته بودم و در آن سفر زیارتی خیلی شلوغ بود، زیارت عتبات بود و والده او هم پیر بود، خیلی پیر بود و این می‌گفت كه من نزدیكیهای صبح كه شد بلند شدیم در همان حرم در كربلا نمازمان را خواندیم و من به شدت متوحش شدم كه الان نماز والده چه می‌شود؟ چون می دانست كه ایشان خوابش می‌برد و من هم نمی‌توانم بروم در قسمت زنها بگویم مادرم را صدا كنید، و والده من را ببرید برای وضو و ... و همین طور در نگرانی شدیدی من به سر بردم تا آفتاب زد. این قضیه را داشته باشید، در یك مجلس عقدی بنده با خود ایشان بودم و ما رفتیم نماز مغرب و عشا را خواندیم و آن مجلس ادامه پیدا كرد و ادامه پیدا كرد و ایشان و افرادی كه در آن جا بودند از دیگر ائمه جماعات آنها نماز مغرب و عشا را نخواندند و نشسته بودند به خوردن شربت و شیرینی و صحبت كردن ـ اینهایی كه می‌گویم اینها چیزهایی است كه واقعیات است یعنی اینهایی كه نشسته بودند سرتاسر، هر كدام از اینها دارای مسجد بودند و مسجد كه از هوا پر نیست، از مأمومین و افرادی كه ارادت به این آقا دارند و به ایشان رجوع می‌كنند و محل رفت و آمد هستند، خیلی از اینها صاحب مجالس مهمی بودند ـ هیچ كدام از این افراد كه همین طور نشسته بودند از جای خود تكان نخوردند و فقط مرحوم آقا رفتند و نماز خواندند ما هم رفتیم به دنبال ایشان، یك اتاقی بود كه صاحبخانه آماده كرده بود، ظرف و ظروف را این طرف و آن طرف كردند كه جا برای نماز خواندن آماده بشود بعد هم مرحوم آقا آمدند و آنها هم خیال كردند كه خب حالا لابد كاری پیش آمده و یا خواسته اند تجدید وضو كنند و بعضی هم فهمیدند كه مسئله خواندن نماز بوده این قضیه ادامه پیدا كرد و صحبت و حرف ادامه داشت، خب این وسط عده‌ای بلند شدند رفتند، عده‌ای هم نشستند تا این كه مجلس منقضی شد، تابستان بود شبها كوتاه و روزها بلند، بنده وقتی كه اینها از منزل خارج شدند كه بروند برای منزلشان قطع داشتم كه اقلا نماز مغرب اینها قضا شده، چون فاصله‌ای كه از مجلس تا منزل آنها بود را حساب كردم دیدم قطعا نماز مغرب قضا می شد. حالا نماز عشا ما فی الذمه باشد یا مثل بعضی ها كه قائل به ادا هستند تا اذان صبح یا هرچه باشد نسبت به عشا كاری نداریم ولی نسبت به نماز مغرب این آقایی كه می‌گفت من چنان متوحش بودم كه والده من ... پیرزن كه حالا نماز هم نخواند كسی كاری به او ندارد، تو كه نسبت به این مادر پیر این طوری هستی، ای بدبخت تو كه خودت این حرف را می‌زنی و با آن حدّت و شدت مسئله را مطرح می‌كنی آخر تو دیگر چرا؟!

 این قضیه چیست؟ این ها به خاطر این است كه یك كلمه از الصلاة عمودالدین در قلب این وارد نشده است عین آن یهودی كه فقط اینها را بخواند نه به پیغمبر ما ایمان دارد نه به امام ما، نه به قرآن ما، نه به كعبه ما، نه به وسائل الشیعه، نه به زادالمعاد مجلسی و اقبال ... هیچی فقط و فقط آمده می‌گوید آقا نان خوبی بیشتر درمی‌آید!، كار است دیگر، شغل است دیگر، به جای این كه برویم حالا دانشگاه و چند سال معماری و مهندسی بخوانیم و یا چند سال پزشكی بخوانیم چند سال برویم در حوزه بمانیم ... می‌چربد دیگر این هم یك جور است دیگر، مگر نبودند من داستهانها برای شما نقل كردم كه اینها از مأمورین بودند و بهتر از ما آمده بودند در حوزه‌ها و رسیده بودند به مراتبی.

 خدا رحمت كند مرحوم آقا میرزا هدایت الله غروی تبریزی در همین قم از ایشان بنده شنیدم كه گفتند ما وقتی كه در نجف بودیم شیخ علی هندی را از چند مجتهد معدود نجف می‌دانستیم كه پای درس آخوند و اینها رفته بود بنده خودم از ایشان شنیدم ـ پدر مرحوم استادمان رحمت الله علیه ـ كه او از چند مجتهد معدود بوده ـ دستهایش هم این جوری كرد ـ خب طرف كی بود؟ آقا جاسوس انگلیسی بود! جاسوس انگلیس آمده مجتهد شده! بله خدا مغز داده عقل داده به هر كسی فهم داده فكر داده است خب به جای این كه حالا برود آهنگری یاد بگیرد آمده طلبه شده، به جای این كه برود دانشگاه پزشك و مهندس و مخترع شود آمده در حوزه و این مسائل را خوانده و بهتر از بقیه هم شده و او از مستشكلین درجه یك درس مرحوم آخوند بوده، بعد كه یك دفعه تقی به توقی می‌خورد و ـ مسائلش مفصل است ـ یكدفعه سر از كجا درمی‌آورد! ا این آقای ریش تراشی كه كلاه گذاشته سرش و با تأدیبی آمده و پشت میز نشسته این دارد چه می‌گوید؟ این دارد حرف می‌زند یكدفعه رو می‌كند می‌گوید كه خب حالا اگر من صورتم را عوض كنم حالا من را می‌شناسید شروع می‌كند ریش گذاشتن از این ریشهای قلابی كه هنرپیشه‌ها می‌گذارد ـ حالا هنرپیشه شش تیغه می‌زند ولی نگاه می‌كنی یك عالمه ریش دارد، این از كجا یك شبه ریش درآورده، كود دادی پای صورتش، كود شیمیایی داده كه یكدفعه این قدر ریش درمی‌آید؟ ـ بله یكدفعه از این ریشها گذاشته بود و نگاه كردند و گفتند تو شیخ علی هستی؟ آن جا به ایشان بخشید و كارشان را راه انداخت. حالا كلك و پدرسوختگی بوده است یا این كه مثلا یك رحمی در دلش بوده، خلاصه آنها را روانه كرده بود.

 این صورت كه ریش گذاشته است در روز قیامت خدا یك كود می‌دهد این ریشها می‌ریزد!! كه اصلا پیازش را هم بسوزد بعضی‌ها اصلا هیچی ندارند به ایشان می‌گویند چه؟ كوسه؟

هر کس به فکر خویش است‌ \*\*\* کوسه هم به فکر ریش است

 كه بیاید ریش بگذارد و به مردم بگوید ما ریش داریم دیگر، كوسه دیگر خلاصه از این كوسه‌ها، روز قیامت خدا می‌گوید تو با ریشت مردم را از من میراندی! میراندی مردم را! نه این كه به من دعوت كردی، میراندی چطور می‌شود این دعوت می كند به سمت او، میراندن با تقدیم لیوان آب جو و ویسكی نیست، میراندن با وارد شدن در شهوات و اینها فقط نیست، میراندن میراندن دل است دل را بر گرداندن از آن توجه به مبدأ آن میراندن است، این ویسكی می‌خورد و بعد هم توبه می‌كند و خدا می‌بخشد او را، یك لیوان نجس كه خیلی اهمیتی ندارد، بله آن سگ در عالم مكاشفه به بایزید چه گفت؟ آن سگ گفت از من اظهار تنفر می‌كنی؟ باران آمده و من خیس شده ام و من ممكن است عبای تو را نجس كنم، ولی این نجاست را من از خود آورده ام یا خدا داده به من؟ چیزی را كه من از خود نیاوردم چرا بر من عیب می‌گیری؟ خوب حرفی زده است خیلی حرف قشنگی است، من كه از خود نیاوردم خدا تو را طاهر قرار داد و من را نجس قرار داد، مگر من نجاست را از پیش خودم آوردم؟ من از مادر كه متولد شدم این حكم را داشتم، پس نه تو باید بر طهارت خودت فخر كنی و نه من بر نجاستی كه او داده است بر خود عیب بگیرم، او بخواهد مرا تبدیل به یك بایزید می‌كند ـ این را من دارم می‌گویم ـ و اگر او بخواهد بایزید را به من تبدیل می‌كند، آن وقت من باید از تو دوری كنم، ثانیا این نجاست را با یك مشت آب تو می‌توانی بزدایی، برو به فكر خودت باش كه با یك دریا نمی‌توانی نجاست قلبت را از بین ببری، با یك دریا از بین نمی‌رود، این مسئله را باید بیاییم فكر كنیم ما خیال می‌كنیم تمام كارها همین گناهان ظاهری است و حالا آن كسی كه بی حجاب است آن دختری كه الان بی حجاب است و این قدر از مویش پیدا است در قعر جهنم است و ما هم در صدر بهشت آن بالا بالا!! نه آقا آن مویش بیرون است حالا بیجاره و بدبخت در چه فرهنگی در چه فكری بوده یا اصلا به خاطر تفكراتی ... آن روزی كه بیایند محك بزنند و بگویند به خاطر چی ...؟ آن موقع ما باید برویم پشت صف بایستیم و خود را قایم كنیم و خیلی از اینها رو سفید از آب درمی‌آیند رو سفید از آب درمی‌آیند، حالا آن كه نماز نمی‌خواند تمام است كارش همین فقط یك روایت است:" ان قبلت قبل ماسواها و ان ردت ..." را بلد شدیم و همه چیز را رها كردیم، یا این كه نه آقاجان این یك توبه می‌كند، گریه می‌كند همه را خدا می شوید و می‌گذارد كنار و می‌گوید كه ما ندانستیم نفهم بودیم چه بودیم فلان بودیم خدا می‌بخشد می‌رود پی كارش تمام می‌كند.

 حربن یزید با یك توبه كارش تمام می‌شود آن عمر سعد است كه این وسط می‌ماند و هیچ راهی برای او نیست این عمر سعد است آن شریح قاضی ها هستند، اینها هستند، آن ابوحنیفه‌ها هستند آنها كه در مقابل امام علیه السلام قد علم می‌كنند و می ایستند فضیل بن عیاض سر گردنه‌ها را می‌گرفته و فلان ولی یكدفعه متنبه می‌شود خدا هم متنبه می‌كند او را می‌آید برمی‌گرداند می‌رود به آن جایی كه عقل ما نمی‌رسد چرا؟ این جایش (قلب) خراب نبود این است قضیه ما این جایمان خراب است این را چه باید كرد این جا خراب است؟ یهودی بلند می‌شود می‌آید اینها را برمیدارد همه را می‌خواند و بعد بهتر از ما می‌آید صحبت می‌كند و می‌آید حرف می‌زند ولی ایمان ندارد امام زمان را قبول ندارد مكتب را قبول ندارد قرآن را قبول ندارد چه نتیجه‌ای اینها برایش دارد؟ هیچ، صفر هیچ نتیجه‌ای ندارد و بعد نتیجه دنیایی بله، پول و پله به دست می‌آورد و زندگیش را می‌گذراند ولی هیچ نتیجه دیگری ندارد. و تو ای كسی كه نمازت قضا می‌شود با آن یهودی چه فرقی داری؟ چه فرقی می‌كنی؟ تو هم قبول نداری، تو هم آن محراب را برای دنیای خودت خواستی تو هم آن مأمومین و آن مریدها و آن شركت كنندگان را برای گرمی بازار خودت می‌خواهی، برای گرمی بازار خودت، در یك مسجدی یك منبر می‌رفت مسجد خودش صحبت می‌كرد در ماه رمضان، بعد می‌رفت در یك جای دیگر، جایی دعوتش كرده بودند لابد اوضاع بهتری داشته، این مسجد را هم داده بود به یكی كه حالا بیاید منبری برود و مسجد ماه رمضان خالی از وعظ و خطابه نباشد و در صحبتهایش این كه دارم من می‌گویم خود آن فردی كه حاضر بود به من گفت در صحبتهایش می‌گفت كه بقیه مطالب را بنده در صحبت بعد خواهم گفت!! یعنی شما اقایان بلند شوید بیایید آن جا در صحبت من در فلان مسجد كه بعد از نماز مثلا آن جا می‌روم و آقایان را بلند می‌كرد و افرادی كه می‌برد در آن جا مثلا در آن مسجد اگر می‌ماندند سی یا چهل نفر یا نمی‌توانستند بیایند و یا حوصله رفتن نداشتند و خسته بودند و چرت می‌زدند و فلان، اینها می‌ماندند برای ... اینها چیست؟ اینها كلك زدن است، بازی كردن با دین است، بازی كردن با احساسات، بازی كردن با فطرت و با وجدان و با ارزشها و مردم است.

 توجه كردید آن وقت در روز قیامت خدا می‌آید یك اسید می‌گذارد تمام آن ریشهایی كه مردم به خاطر آن ریشها رفتند، از بین می‌رود و طرف می‌شود كوسه، همه می‌ریزد آن عمامه كه بر سر بود برای اینها خدا آن عمامه را برمی‌دارد می‌گوید تو لایق این نیستی می‌گذارد كنار بنشین بابا قبا داشتی قبا را هم از تنت درمیاوریم، حالا مریدانت را صدا كن نگذار بروند، قبا را هم درمی‌آورند، عمامه را هم برمی‌دارند و كوسه هم كه شده است، كوسه هم كه خیلی قیافه قشنگی پیدا می‌كند، آن جا درمی‌آید نگاه می‌كند خدا می‌گوید هان تو این بودی در دنیا نگاه كن، نه عمامه سرت بود، نه ریش داشتی، نه علم داشتی، این علمهایی كه بود علمها را از تو می‌گیریم این علمها مال ما بود توسط بندگان خالص و بندگان صالح ما، توسط امام صادق من این علمها در این كتابها قرار گرفته است به تو ربطی ندارد من تمام اینها را از تو می‌گیریم خب بگو ببینم به چه حقی از ما مایه گذاشتی آن جا؟ به چه حقی؟ تو كه این بودی، تو كه حسنی نداری، یكی یكی باید جواب بدهی زندگیت از ما بود دور و بری های تو از ما بودند، بیا و بروهای تو از ما بود، مسائلی را كه پیدا كردی از ما بود، همه اینها از ما بود، یكی یكی به ما بده، نمی‌تواند بدهد حالا می‌گویند تشریف ببر آن طرف راهش هم كه خب الی جهنم و بئس المصیر آدم را می‌كشانند و به آن سمت می‌برند.

 این مسئله و این قضیه، قضیه مهمی است و این مطالبی را كه ما می گوییم در وهله اول برای خودمان است! و در وهله دوم برای مردم این مطالب را بیان می‌كنیم باید متوجه باشیم كه منبع این مطالب ما چیست؟ به خود مراجعه كنیم می‌فهمیم؟ خیلی مشكل نیست اگر مراجعه كنیم به خود می‌فهمیم كه منبع اینها چیست؟ اگر دیدیم خودمان هم پای این حرفها ایستاده ایم، یك خرده امیدوار شویم، اگر دیدیم كه نه آقاجان فقط در این جا مردم باید پای قضیه بایستند و ما نخیر خیلی مسئله ما مهمتر است، خیلی مهمتر است.

 آن كه بنده پریروز عرض كردم اینها واقعیت‌هایی است كه ما باید اینها را پند بگیریم و درس بگیریم اگر این مطالب را با چشم خودم نمی‌دیدم نمی‌آمدم به شما بگویم، این حرفها جای دیگر نیست، وقتی كه مرحوم آقا از دنیا رفتند یكی از پزشكان ایشان ـ خدا حفظش كند از دوستان صدیق و صمیمی ما است آقای دكتر محمد توسلی ـ ایشان در كنار من ایستاده بود و گریه می‌كرد و خب ایشان كی بود؟ آن شخصی بود كه از نقطه نظر موقعیت و تخصص فرد برتری بود رئیس هیئت جراحی بیمارستان و دانشگاه مشهد بود و كسی شك در موقعیت علمی ایشان و كارهای ایشان نداشت و بالاخره فرد فردی بود كه با خیلی از افراد برخورد و طرف شده بود، افرادی كه آنها خب دارای اسم و رسم و دارای نام و نشان و دارای موقعیتها بودند و به بنده چیزهایی می‌گفت كه من تا به حال به كسی نگفتم، این شخص گریه می‌كرد و عبارت ایشان به من این بود: من دیگر بدون ایشان نمی‌توانم در ایران بمانم می‌گذارم می‌روم، نمی‌توانم دیگر بمانم.

 خب چه دیده بود؟ خب از ایشان چه دیده بود؟ كه دارد این حرف را می‌زند؟ امثال ایشان خیلی به ایشان مراجعه كرده بودند، خیلی ها مراجعه كرده بودند و خیلی محل مراجعه بسیار بود، شخص درجه یك از نقطه نظر علمی بود، خیلی ها را دیده بود، بعد خود ایشان به من می‌گفت ـ وقتی كه من برای بازدیدهایی كه انجام می‌دادیم به منزل ایشان رفتم ـ او گفت كه یك قضیه برای شما تعریف كنم گفت یك روز ـ چون مرحوم اقا یكی از عملهایی كه كرده بودند عمل فتق بود ـ كه ایشان عمل كرده بودند و در منزل بودند ـ البته من آن موقع قم بودم ـ برادر شما تلفن می‌زند كه طبق قرار ایشان می خواهند بیایند برای ویزیت، من گفتم كه من می‌خواهم بیایم آنجا برای دیدن شما و در ضمن هم ایشان را معاینه كنم، ایشان می‌گوید كه نه، هر چه من اصرار كردم، ایشان می‌گوید آقای دكتر من نمی‌توانم خلاف آنچه را كه پدرم به من دستور می‌دهد بكنم و من گفتم كه من می‌آیم، شما به ایشان بگویید كه من آمدم گوشی را هم گذاشتم، من آمدم بخواهید، نخواهید ما آمدیم و می‌گفت در كوچه كه می‌آمدم با خودم این شعر را زمزمه می‌كردم

میان ماه من تا ماه گردون‌ \*\*\* تفاوت از زمین تا آسمان است

 گفت همین طور زمزمه می‌كردم و می‌آمدم تا رسیدم منزل و آمدم و نشستم، و اتفاقا صبحانه نخورده بودم و مثل این كه صبح زود جمعه بود كه گفتند صبحانه آوردند و نشستیم و خوردیم و بعد رو كردم به پدر شما و گفتم كه آقا من وقتی كه داشتم می‌آمدم در كوچه با خودم این شعر را می‌خواندم ایشان فرمودند كه خب حالا چه نسبتی با ما دارد این شعر شما؟ گفتم اتفاقا خیلی نسبت دارد، قضیه خیلی نسبت دارد، می‌گفت آن عملی كه انجام دادی این عمل عمل فتق بوده است می‌گفت من روی شما عمل كیسه صفرا انجام دادم عمل كیسه صفرا عمل عمل مشكلی است همان بیماری اكتیو كه سنگ كیسه صفرا می‌آید در مجرای كلیدوك گیر می‌كند و نمی‌گذارد صفرا وارد اثنی عشر بشود چون صفرا باید بیاید پشت اثنی عشر و اثنی عشر را تحریك كند و بعد غذای هضم شده در معده وارد روده شود آن مجرا می‌شود مجرای كلیدوك و در فاصله ده دوازده سانتی كه بین صفرا و ... است در هشت سانتی گیر می‌كند و غذا دوباره برمی‌گردد در كبد و كبد هم كه خب از صفرا چیز است می‌زند به خون و تمام بدن زرد می‌شود كه البته این شبه یرقان است، یرقان نیست شبه یرقان است، البته كار یرقان را انجام می‌دهد، هپاتیت، برای ایشان آمده بود و به اصطلاح گیر كرده بود و این عمل عمل بسیار مشكل داخلی است می‌گفت من در آن موقع یادم است اكثر افرادی كه می‌آمدند پیش شما حتی در جلوی من می‌گفتند كه آقا شما كه امكانات دارید بروید خارج، بروید آن جا، ـ من پریروز كه عرض كردم مربوط به چشم ایشان بوده الحمدالله ایشان یكی دو تا عمل كه نداشتند، چند بار بیمارستان رفتند، می‌گفت من می‌شنیدم با گوش خودم كه فلان شخص كه آمده به دیدن ایشان، شما را تشویق به رفتن به خارج می‌كرد و شما همان موقع به من فرمودید كه من چگونه از پیشگاه علی بن موسی الرضا بلند شوم و بروم در بلاد كفر و خود را به دست یك مشت افراد بی دین شرابخوار ـ با این عبارت ـ بدهم كه آنها بیایند و مرا كه یك عالم دینی و مبلغ دین و مبلغ امام صادق هستم و مدعی افتخار مكتب و برتری مكتب و هدایت آنها و مدعی خلاف آنها هستم را مداوا بكنند؟ من چگونه بیایم به عنوان یك عالم دینی جواب امام صادق را در روز قیامت بدهم؟ این عبارت را باید روی آن فكر كنیم" جواب امام صادق را در روز قیامت چه می‌توانم بدهم؟".

 حالا یك وقتی دكتر نیست، امكانات نیست، با یك توجیهاتی كه لابد خدا هم بلد هست ... ولی وقتی كه بهترین پزشكان در همین ایران خودمان هستند، بچه مسلمانهای خودمان هستند، افرادی كه این جا هستند مگر كله اینها كمتر از آنها است؟ الان بهترین دكترهای آنها ایرانی هستند الان بهترین جراح مغز دنیا كیست؟ مگر ایرانی نیست؟ مگر بهترین چشم پزشكان دنیا ایرانی نیستند؟ مگر بهترین جراحان قلب دنیا ... حالا نمی‌خواهم اسم ببرم در سوئیس و این طرف و آن طرف مگر ایرانی نیستند؟ خب اینها همه ایرانی هستند دیگر، بلند شدن و رفتن به آنجا به اسم مداوا اینها همه خلاف است، بلند شدند رفتند آنجا اینها مال این مملكت و مال مردم ما است آن وقت پزش را آنها آن جا می‌دهند، كه ما چه هستیم، حالا در این وسط چه عللی هست و چه مسائلی باعث شده است كه اتفاق بیافتد و اینها، خب دیگر نه ما در این قضایا خیلی واردیم و نه صلاح بر این است كه وارد شویم!

 علی كل حال برای چه با وجود این كه یكی مثل شما در این جا هست من برای چه بلند شوم و بروم در آنجا با این كه امثال شما هستند. این نه یك عبارت اهل علم باشد عبارت یك پزشكی است كه كاری با اهل علم ندارد و در یك فضای دیگری اصلا بار آمده و رشد كرده و در یك حال و هوای دیگری خب بزرگ شده با این كتابها كه سر و كار ندارد ولی وجدان دارد، وجدانش را از دست نداده است، فطرتش از دست نرفته است، بابا مردم فطرت دارند، كاه كه نخورده اند، وجدان دارند، عقل دارند، قدرت تشخیص دارند، می‌گفت من دیدم كه این حرف حرفی است برخواسته از باورهای قلبی و مطالبی كه شخص روی مسائل خودش باور دارد، یعنی اعتقاد دارد.

 در حالی كه فلان شخص ـ اسم برد و من اسم نمی‌برم ـ زمین خورده بود و استخوان ساق پایش فقط ترك برداشته بود، گچ هم نمی‌گرفتند، خودش خوب می‌شد نیاز به گچ گرفتن هم نداشت حالا چه برسد كه ... آن شخص بلند می‌شود ـ حالا توضیحات نمی‌دهم ـ با یك هیئت و جمعی می‌رود در امریكا در بهترین بیمارستانهای آمریكا به خاطر این كه پایش ترك برداشته!! درست، اینها را مردم دارند می‌بینند آقاجان، دارند مردم می‌بینند، این كه من می‌گویم برای یك سردرد می‌روند خیال نكنید من دارم اغراق می‌كنم، مردم دارند می‌بینند، انگشتش درد می‌كند بلند می‌شود آن آقا و ... بماند دیگر، حالا این پرونده را چه بگوییم، مردم خودشان دارند می‌بینند.

 یكی از افراد به من می‌گفت چشمش درد گرفته بود و قابل درمان نبود در اینجا، مراجعه می‌كند البته این قضیه در زمان قبل از انقلاب اتفاق افتاد یكی از افراد كه حالا یك ارتباطاتی با ما داشته از همین آقایان ائمه جماعات رفته در همین ایران گفته بودند كه آقا این چشم شما، چشم چپ شما درست بشو نیست هر جا می‌خواهی بروی برو درست بشو نیست، فایده ندارد، حالا می‌خواهی هر جا برو، این آقا نماینده مراجع، نماینده آیات عظام، نماینده فلان، روزی سه برابر منزلش افراد بیایند و بنشینند و قلیان بكشند و بروند و دوباره بیایند بنشینند و پر شوند و خانه اش را ... بلند می‌شود در كشورهای خارج، انگلیس و اتریش و غیر اتریش و اسپانیا و ... این حرفها كه چی؟ كه مثلا چشم چپ ایشان ناراحتی پیدا شده و ایشان به خارج می‌رود آنها هم می‌گویند كه تشخیص اطباء ایرانی صحیح بوده، یك نفر كه در آن جا بود به من این را گفت كه ایشان در بیمارستان بودند خودش با ایشان بود نه از افرادی كه با ایشان رفته بود از افراد آشنایانی كه در آن جا بودند و آمده بود برای عیادت، از دانشجویانی كه در آن جا درس می‌خوانده می‌گفت من در آن جا نشسته بودم ـ این را ببینید و آن وقت ببینید آنچه كه من می‌گویم راست است و دروغ نیست تازه این مربوط به قبل از انقلاب بوده است ـ می‌گفت وقتی كه ایشان خوابیده بود روی تخت یكی از همان دكترهایی كه آمده بود در آن جا یك دكتر خیلی متشخص و مسنی بود، آمد و ایشان را معاینه كرد و رو كرد به ایشان ـ این كه نمی فهمد طرف چه می گوید، این پیرمرد كه فارسی هم بلد نیست حرف بزند، او كسی بود كه مرحوم آقا می‌فرمودند یك خط عروه بخواهد بخواند فقط شش تا غلط نحوی در یك خط عروه دارد توجه كردید؟ شش تا غلط نحوی ـ به انگلیسی گفت معلوم می‌شود غیر اسلام هم می‌تواند مفید واقع بشود برای آقایان!! این چه طعنه‌ای بود؟ معلوم می‌شود در غیر اسلام هم می‌شود مسائلی كه مفید واقع بشود را پیدا كرد!! این طور نیست كه فقط اسلام ...، یعنی برای چه بلند شدی آمدی این جا؟ تو كه این همه ادعا داری، آقای آخوند مسجد برای چه بلند شدی این جا؟ آمدی دست گدایی دراز كنی؟ بله قبول می‌كنیم، شما دست گدایی را دراز كنید ما می‌فشریم و ما هم دست در دست شما می‌گذاریم، بتوانیم قرار می‌دهیم ولی دیگر پز اسلام را به ما ندهید، دیگر به ما فحش ندهید، شما دست نیاز به ما دراز كردی ای آخوند، بیا ببین روی تخت بیمارستان لندن خوابیدی من دارم می‌آیم بالای سر تو كه تو را معاینه می‌كنم، برای چه بلند شدی آمدی؟ مگر ایران نداشتی؟

 تازه ایران آن موقع! برای خودش كسی بود و افرادی بودند، بهترین دكترها می‌گویند در خود ایران بودند، مگر همان موقع در ایران نبود، آن زمان پزشك داخلی ما دكتر ناصر اتفاق بود، دكتر مهدی آذر بود كه خودش جزو افراد جبهه ملی بود و از افراد جبهه ملی بود اینها از پزشكان داخلی بودند. وقتی یكی از مریضهای مسجدی مرحوم آقا رفت در لندن، پرونده پزشكی او را كه دیدند گفتند با وجود دكتر ناصر اتفاق چرا شما این جا آمدید؟ پیرهایی بودند كه مال آن زمان بودند و همه فوت كردند می‌گویند بهترین دكترهای دنیا ایرانی هستند، همه از ایران هستند، برای چه شما با وجود اینها آمدی این جا، در فوق استاندارد دارد انجام می‌شود. دیگر آمد این را گفت كه شما در این جا آمدی دست نیاز را به ما دراز كردی، آن وقت چرا داری به ما می‌گویی انگلیس فلان است این حرف مال كی است؟ اینها را ما می‌شنیدیم و آن وقت آقا یك ترك برداشته عین عبارتش این است: گچ هم نمی‌گرفتند خوب می‌شود، همین قدر پایت را دراز كنی در خانه، هیچی نشده مو برداشته، با نمی‌دانم اشعه ایكس و نمی‌دانم گاما و رادیولوژی هم به زور ترك آن دیده می‌شود بلند می‌شود خارج برود لذا جمله" من دیگر نمی‌توانم بدون ایشان این جا باشم" به خاطر این است، مردم صداقت را می‌فهمند، مردم حقیقت را می‌فهمند آقا مردم جو نخورده اند، اخلاص را می‌فهمند، صفا را می‌فهمند كلك را می‌فهمند، مسائل را هم هر چه بخواهیم قایم كنیم این طور نمی ماند و رو می‌شود و می‌دانند كه چیست.

 خلاصه علی كل حال مسئله بسیار است ما نباید نگاه كنیم به این گونه افرادی كه این چنین هستند باید نگاه كنیم به دیگران. یكی از دوستان بود دیروز به من گفت، گفتم من این شبهه را مطرح كنم كه چرا مرحوم علامه طباطبایی رضوان الله علیه ایشان با آقای مطهری در یك سفری برای قلبشان رفته بودند؟ ایشان سوال كرد این قضیه چیست؟ گفتم من در جریان این مسئله هستم مرحوم علامه خودشان نمی‌خواستند كه بروند البته این قضیه مربوط به قبل از انقلاب است و آقای مطهری می‌خواستند در آن جا و با افرادی كه در آن جا هستند ملاقاتهایی داشته باشند با همان كسانی كه در آن جا هستد خلاصه آن جا هم برای خودش افرادی داشت و انجمن بود و چه بود و اشخاصی بودند در یكی از این ملاقاتهایی كه مرحوم مطهری با مرحوم آقا داشتند همان موقع این مسئله را مطرح می‌كنند كه من در این سفری كه دارم می‌روم می‌خواهم علامه را هم ببرم برای این كه آنها ایشان را هم ببینند و اگر صحبتی دارند انجام بشود و در عین حال از ایشان یك چكابی هم بشود كه وضعیتشان این بوده است ولی مرحوم علامه خودشان نسبت به این قضیه متمایل نبودند من این را در این جا تصریح می‌كنم كه ایشان متمایل نبودند منتهی خب مرحوم آقای مطهری ایشان قصد قربت داشته، این كه چیزی نبوده و شاید مثلا برای همچنین مسئله‌ای در نزد ایشان نبوده به این كیفیت و اینها نبوده به این وضعیت نبوده است كه خب حالا شاید اشكالی ندارد مثلا به جایی برنمی‌خورد و اینها علی كل حال نسبت به مرحوم علامه مسئله با اشتیاق و رغبت ایشان نبوده، بلكه درخواست مرحوم مطهری بوده برای این سفر و بنده این را خودم از ایشان شنیدم و در این قضیه گفتم اگر یك وقتی شبهه باشد از این نقطه نظر حل شود ولی علی كل حال اگر مرحوم آقا بودند نمی‌كردند؟ این كار را این را هم باید گفت اگر چه حالا تقاضایی هست خب باشد اگر بودند ایشان نمی‌پذیرفتند.!